

به نام خدا



فارسی دوم

آموزگار: طیبہ ریاضی





کتاب و وسایل مورد نیاز



- ✓ کتاب فارسی
- ✓ کتاب نگارش
- ✓ مداد و پاک کن



پیاموز و بگو

درس دوم

مسجد محله ما





او



روباه

گروه

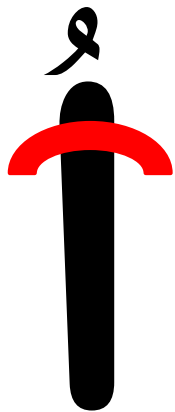


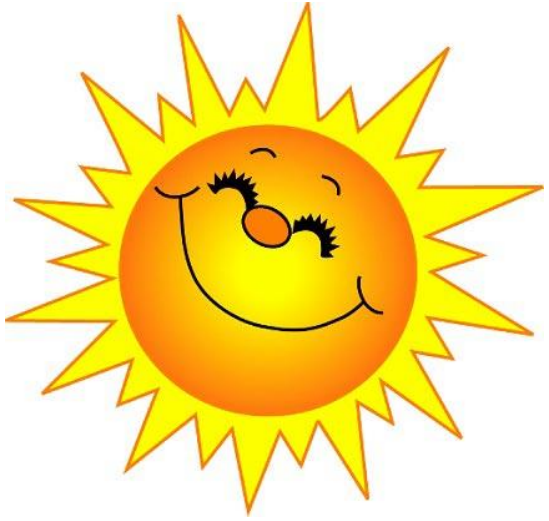
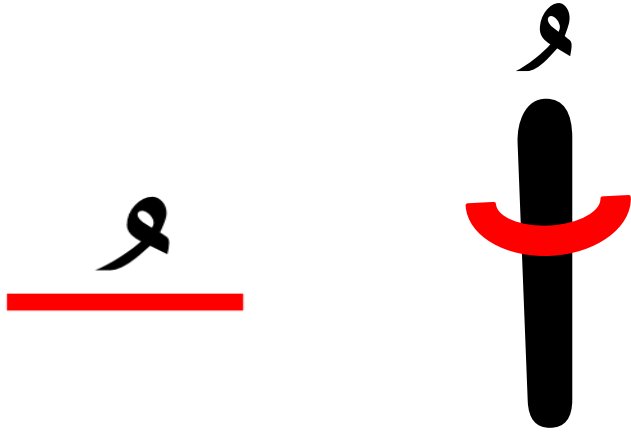
دود



بوق







خورشيد



نو

دوباره

خوشحال

خورد

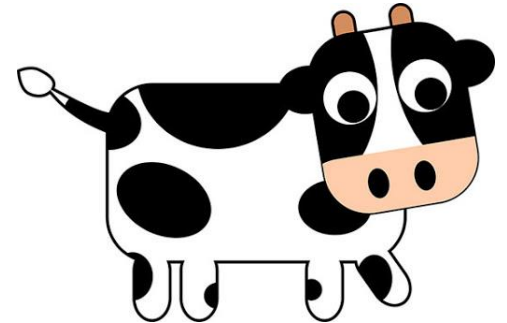
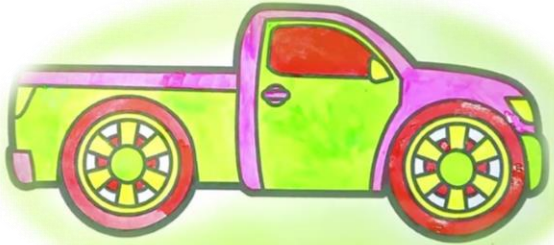
و



وانت

ورزش

گاو



اینجوری نوشته می شود



اما صدا نمیدهد.

خواهر



خواب



خواستن



بعضی وقتا کلمہ ہا را با ہم دوست می کند.



کبک و همکاری

۲۳

پیست و سه



پدر و مادر

درس را بخوان و ترکیب‌هایی مانند «شیرینی و شربت» را از درس پیدا کن و بنویس.

۳

صفحه ۲۲ نگارش

مانند نمونه، کلمات را دسته‌بندی کن.

۳

خودکار - خوش حال - می‌خواست - گروهی - دوباره - خواهش - خواندن - گوش - بگویید

دستور

خورشید

خواهر

صفحه ۲۳ نگارش

درس را بخوان و ترکیب‌هایی مانند «شیرینی و شربت» را از درس پیدا کن و بنویس.

۳

پدر و مادرش - کمک و همکاری - خوب و بزرگ - رایانه و عکاسی

صفحه ۲۲ نگارش

مانند نمونه، کلمات را دسته‌بندی کن.

۳

خودکار - خوش حال - می‌خواست - گروهی - دوباره - خواهش - خواندن - گوش - بگویند

دستور	خورشید	خواهر
گوش	خودکار	خواهش
گروه	خوش حال	خواندن
بگویند	دوباره	می‌خواست

صفحه ۲۳ نگارش

در کدام کلمه نشانه (و) صدای **و** می دهد؟

وطن

توپ

خواندن

سود

در کدام کلمه نشانه (و) صدای ^و ا می دهد؟

خوشگل

خوب

آموزش

خوک

در کدام کلمه نشانه (و) صدای نمی دهد؟

خواهش

خوشبو

موز

سوت

در کدام کلمه نشانه (وا) صدای و می دهد؟

وطن

توپ

خواندن

سود

دلبندم صداهاى كلمات زير را بگو.

خواننده

مورچه

آلو

خود

سكوت

كوير

سرود

پوست

موج



چغندر پُر برکت

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود. پیرمرد و پیرزنی با دو نوه‌ی کوچکشان در مزرعه‌ای زندگی می‌کردند. پیرمرد هر سال در مزرعه‌اش چیزی می‌کاشت. آن سال هم تصمیم گرفت چغندر بکارد. پیرمرد و پیرزن و نوه‌هایشان مثل هر سال، زمین را آماده کردند و تُخَمِ چغندر را پاشیدند. چیزی نگذشت که مزرعه، سرسبز شد و برگِ چغندرها بزرگ و بزرگ‌تر شدند.

یک روز پیرزن خواست آس چغندر بپزد. پیرمرد گفت: «همین حالا می‌روم و برایت یک چغندر رسیده می‌آورم.»

پیرمرد به مزرعه رفت و چغندری را انتخاب کرد. بعد هم برگ‌های آن را گرفت و کشید اما چغندر بیرون نیامد. پیرمرد که خسته شده بود، پیرزن را صدا کرد. پیرزن آمد. پیرمرد برگ‌های چغندر را گرفت.



پیرزن شالِ کمر پیرمرد را گرفت. با هم کشیدند و یک صدا خواندند: «چغندرک، چغندرک، آی شیرینک، بیا، بیا. بیرون بیا. از دل خاک بیرون بیا. با یک تکان، با دو تکان، با سه تکان،...» اما فایده‌ای نداشت. چغندر از خاک درنیامد که نیامد. پیرزن نوه‌هایش را صدا کرد. نوه‌های پیرمرد و پیرزن به کمک آن‌ها آمدند. پیرمرد برگ‌های چغندر را گرفت. پیرزن شالِ کمر پیرمرد را گرفت. پسرک دامن مادر بزرگش را گرفت و دخترک گوشه‌ی کُت برادرش را. کشیدند و کشیدند و یک صدا خواندند: «چغندرک، چغندرک، آی شیرینک، بیا، بیا. بیرون بیا. از دل خاک بیرون بیا. با یک تکان، با دو تکان، با سه تکان، با چهار تکان،...»

چغندر بالاخره از خاک درآمد. از آن طرف پیرمرد و پیرزن، پسرک و دخترک به زمین افتادند اما وقتی چشمشان به چغندر افتاد، از خوش حالی فریاد کشیدند: «وای، چه چغندری، شیرینکی، چقدر بزرگ، چقدر بزرگ،... چقدر... بزرگ...!»

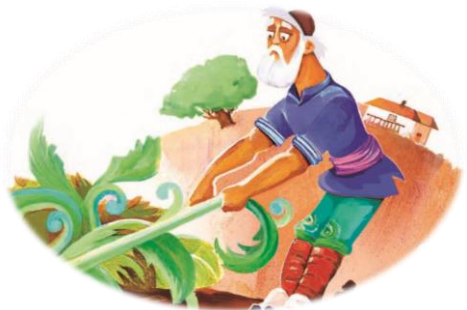
زودتر از آنکه فکرش را بکنید، سرو کله‌ی همسایه‌های پیرمرد و پیرزن پیدا شد. همه از دیدن چغندری به آن بزرگی تعجب کرده بودند.

آن روز پیرزن یک دیگِ بزرگِ آشِ چغندر پخت و آن را میان همسایه‌ها تقسیم کرد؛ چه آش خوش مزه‌ای!
چه چغندر پربرکتی!

درک و دریافت

۱. پیرمرد و نوه هایش چگونه توانستند چغندر را از دل خاک بیرون بیاورند؟

۲. چرا چغندر این قصه پر برکت بود؟



درک و دریافت

۱. پیرمرد و نوه هایش چگونه توانستند چغندر را از دل خاک بیرون بیاورند؟

پیرزن و پیرمرد با کمک نوه هایشان

۲. چرا چغندر این قصه پر برکت بود؟

زیرا پیرزن با چغندر آش درست کرد و میان همه ی همسایه ها تقسیم کرد.

